

کتاب ششم ۱۳۴۱

شورای ملی انتخاب شوند و در مجلس با سایر نمایندگان انجام وظیفه نمایند و به جای داشتن مسئولیت سنگین قوه مجریه به اعمال دولت و اجرای قوانین نظارت کنند و از دولتی که روی کار می آید پشتیبانی نمایند و در حل مشکلات آنها را رهبری کنند.

## کابینه مستوفی الممالک

چون در مجلدات و فصول گذشته این تاریخ فرصت بدست نیامد که شمه‌ای برای شناسایی سردی که مأمور تشکیل کابینه و دولت جدید شد و مدت بیست و چندسال بزرگترین سیاستمدار و رجل ملی و موردا اعتماد و زمامدار کشور بود و عمری را شریف زیست و شریف از دنیا رفت و در آن دوره تاریخی و سملو از حوادث و جزومدهای سیاسی لکه‌ای دامنش را آلوده نکرد، بنگارم. اینک که برای اولین مرتبه به زمامداری و ریاست دولت انتخاب شده برای یادبود و شناسایی او بنگارش چندسطر بطور اختصار مبادرت می‌کنم.

میرزا حسن مستوفی الممالک در سن یازده سالگی که پدرش میرزا یوسف مستوفی - الممالک دار دنیا را وداع کرد از طرف ناصرالدین شاه به مقام وزارت مالیه منصوب و برگزیده شد و چون سنش برای اداره آن دستگاه وسیع مناسب نبود وزیر دفتر که یکی از رجال کاردان مالی ایران بود به معاونتش انتخاب گردید.

مستوفی الممالک با وجود جاه و مقام و احترامی که در دستگاه دولت و در میان همه طبقات مملکت داشت چه شاه و چه رجال و شاهزادگان او را آقا می‌خواندند و از نعمت ثروت و شوکت برخوردار بود، از جوانی پاکدامن و پاک نهاد و مخالف ظلم و پیدادگری و طرفدار حق و عدالت بود؛ بهمین جهت پس از آنکه به سن بیست و چند سالگی رسید با داشتن مقام وزارت و احترام ایران را ترک کرد و به اروپا مسافرت نمود و سفر او در اروپا هفت سال بطول انجامید و بطوری که خود او می‌گفت خیال بازگشت به ایران را نداشته.

در مدت توقف در کشورهای راقیه و آزاد مفتون و مجذوب تجلیات آزادی و افکار نوین گردید و با بسیاری از مردمان روشنفکر و آزادمنش آن سرزمین آشنایی پیدا کرد و به تحصیل زبان فرانسه همت گماشت. پس از طلوع مشروطیت و تحولات جدیدی که در ایران پیش آمد به فکر مراجعت به خاک وطن افتاد. اتفاقاً در همان موقع میرزا علی - اصغر خان اتابک در پاریس بود و از طرف محمدعلیشاه برای پست صدارت و ریاست

وزرا به ایران دعوت شده بود. بخواهش اتابک، مستوفی الممالک پذیرفت که باتفاق به ایران برگردند.

پس از آنکه اتابک به سمت ریاست دولت انتخاب شد مستوفی الممالک را به وزارت جنگ برگزید و تا روزی که اتابک کشته شد در این پست باقی بود. اگر به استخاره‌های محمدعلیشاه که در کتاب سوم این تاریخ گراور شده مراجعه بشود مشاهده می‌گردد که محمدعلیشاه نسبت به مستوفی الممالک بغایت بدبین بود و خیال برکنار کردن و تبعید او را در مغز خود می‌پروراند.

پس از توپ بستن مجلس تا چند ماه مستوفی الممالک خانه نشین و منزوی بود و اغلب ایام خود را در خارج شهر به شکار می‌گذرانید ناگفته نگذارم که این مرد ضعیف و نازک نارنجی و ملایم و متین و باصطلاح آن روز میرزا بنویس چون از جوانی عادت به سواری و شکار داشت در سواری و تیراندازی در ایران نظیر نداشت چنانچه خوانین پختیاری که همگی سوارکار بودند می‌گفتند حتی در میان ایلات و عشایر هم در سواری و تیراندازی مستوفی الممالک بی‌بدل است.

باری پس از آنکه محمدعلیشاه اعلان کرد که مشروطه را با همان اصول و قواعد برطبق قانون اساسی مجدداً برقرار خواهد کرد و مجلس شورای ملی را مفتوح خواهد نمود و برای عملی ساختن منظور فوق سعدالدوله را به ریاست وزرا انتخاب نمود مستوفی- الممالک به امید آنکه بتواند جد و جهدی در اعاده مشروطیت بنماید عضویت کابینه سعدالدوله را پذیرفت ولی پس از چندی که به سوءنیت محمدعلیشاه پی برد از عضویت دولت استعفا داد.

پس از فتح تهران به تقاضای هیأت مدیره و مجلس عالی وارد کابینه سپهدار شد و به سمت وزیر مالیه در مجلس معرفی شد ولی چون توافق فکری و اخلاقی با سپهدار رئیس دولت نداشت از عضویت کابینه استعفا داد و بنا بخواهش عضدالملک، نایب- السلطنه وزارت دربار را پذیرفت.

چون نگارنده از نزدیکترین دوستان مستوفی الممالک بودم و مدت بیست سال شب و روز با او جلیس و افتخاز معاشرتش را داشتم قسم یاد می‌کنم که جز اولیا و مردان حق کسی را که دارای صفات عالیه او باشد نمی‌شناسم و در آداب و سلوک کسی را همپایه او نمی‌دانم و اگر بخواهم شرح حال آن مرد بی‌نظیر را بنویسم باید کتابی برشته تحریر در آورم اینست که به آنچه نوشتم قناعت می‌کنم و وارد متن تاریخ می‌شوم. در اینجا یک نکته دقیق بنظرم رسید که ناگزیر از بیان هستم.

با اینکه مستوفی الممالک تحصیلات عالیه نداشت و دارای کاربر سیاسی نبود چون غرض و منفعت پرستی که چون پرده‌ای جلو حقیقت را می‌گیرد در روح و جسمش راه نداشت حقیقت بین بود و سر محبوبیت و موفقیت او همین بود و بهمین جهت

همانطوری که اعیان و اشراف و شاهزادگان به او اعتماد داشتند و احترام می‌گذازدند و او را آقای مطلق می‌نامیدند مشروطه‌خواهان، آزادی‌طلبان و قاطبهٔ مردم ایران حتی انقلابیون که دشمن اشراف و اعیان بودند به مستوفی الممالک اعتماد داشتند و به او احترام می‌گذازدند و او را برای زمامداری مملکت بر دیگران ترجیح می‌دادند و از طرفداری او شادمان بودند.

یکی دیگر از اسرار محبوبیت و اعتماد مردم به مستوفی الممالک این بود که او گنجینه اسرار مردم بود و هر کس از هر طبقه و هر مسلک و دین و آیین بود با اطمینان کامل اسرار خودش را نزد او فاش می‌کرد و بقول معروف سفرهٔ دلش را در جلو او می‌گشود و یقین داشت که جز خدا احدی به آن گنج اسرار راه نخواهد یافت و هرگاه با او به مشورت برمی‌خاست یقین داشت که جز حق و صلاح ولو بر ضرر خود او باشد از آن سرد نخواهد شنید.

کابینه مستوفی الممالک بسعی و کوشش دموکراتها و سردار اسعد و پشتیبانی عموم مردم تشکیل یافت و در آن محیط پر شر و شور زمام امور مملکت را در دست گرفت. اعتدالیها با اینکه تمایل و طرفداری دموکراتها را نسبت به کابینه مستوفی الممالک می‌دانستند و او را متمایل به آنان می‌پنداشتند از در مخالفت در نیامدند و زعمای آنها که اکثرشان از منصوبین خانواده طباطبایی، بهبهانی و آشتیانی بودند نظر به سوابق تاریخی که با خانواده و شخص مستوفی الممالک داشتند راه سازش پیش گرفتند.

اکثر وزرای کابینه با تمایل سردار اسعد و دموکراتها انتخاب شدند چنانچه حکیم الملک که به وزارت معارف منصوب شد و حسینقلیخان نواب که عهده‌دار پست وزارت خارجه گردید از اعضای برجسته و مؤسسين حزب دموکرات بودند قواء السلطنه بنا بر تقاضای سردار اسعد به وزارت جنگ منصوب شد.

مرحوم صنیع الدوله وزارت مالیه را پذیرفت و فرمانفرما نیز به عضویت کابینه منصوب گردید.

با اینکه کابینه جدید همان مشکلات کابینه سپهدار را در پیش پا داشت ولی چون تاحدی عموم طبقات از تشکیل آن رضایت خاطر داشتند امیدواری می‌رفت که تا حدی برفع مشکلات موفق شود ولی کینه‌توزی و اختلاف و کشمکش میان دستجات بطوری که در صفحات پیش اشاره کردم همچنان ادامه داشت و روزنهٔ امیدی در سازش نبود.

بزرگترین متکلی که در کار بود و همه دستجات پارلمانی و سیاسی به اهمیت آن پی برده بودند حل قضیه مجاهدین بود که تمام وقت دولت و نمایندگان و زعمای ملت را به خود مشغول ساخته بود.

یک عده هزار نفری مجاهد بی کار، بی نظم، بدون حقوق کافی و منزل مناسب بی تکلیف و سرگردان تفنگ بردوش و سوز به کمر اغلب ساعات شب و روز را در خیابانها می گذرانیدند و با دور هم جمع شده از وضعیت خود اظهار عدم رضایت می کردند و طبعاً اعمالی از بعضی از آنها صادر می شد که با نظم عمومی نه فقط سازگار نبود بلکه امنیت عمومی را تا حدی بمخاطره انداخته بود.

دولت روس که قلباً از تغییر رژیم در ایران ناراضی بود و جز دامنه دادن به نفوذ و سلطه خود در ایران منظوری نداشت چنانچه قبل از حمله مجاهدین به تهران در خیال اشغال پایتخت ایران بود به بهانه خودسری مجاهدین و عدم امنیت در مرکز و در خطر بودن منافع و مصالح شان روز بروز به دولت فشار می آورد و دولت را تهدید می کرد که اگر مجاهدین خلع سلاح نشوند و به وضع ناسنی فعلی خاتمه داده نشود برای حفظ مصالح و امنیت اتباع و مؤسسات تجارتی و بانک و راه شوسه و غیره مجبورند قشون به تهران وارد کنند.

قشون روس متمرکز در قزوین چون شمشیر پریکلس بالای سر دولت و مردم تهران آویخته بود و هر ساعت خوف آن می رفت که به طرف تهران حرکت کند و تهران هم به روز تبریز بیفتد.

دولت و وکلای مجلس اعم از اعتدالی یا دمکرات به این حقیقت پی برده بودند و بی اندازه خائف بودند برای چاره جویی به گفتگو پرداختند و پس از جلسات متعدد مجلس دولت متفقاً موافقت کردند که برای جلوگیری از بهانه جویی روسها و امنیت داخلی چاره ای جز آنکه مجاهدین اسلحه را کنار بگذارند و پی کسب و کار خود برونند نیست و برای عملی کردن این منظور بطوری که خواهیم دید قانونی به تصویب مجلس رسانیدند که هم نظر دولت تأمین می شد و هم تاحدی به مجاهدین کمک می شد.

برای آنکه تصمیم خلع سلاح مجاهدین با توافق نظر رؤسای ملت و سرداران اتخاذ بشود از ستارخان، باقرخان، صمصام السلطنه دعوت شد که در مجلس حضور یافته و با حضور دولت متفقاً مشکل مجاهدین را حل نمایند.

اگر اشتباه نکرده باشم در زوز دهم مرداد جلسه ای در مجلس با حضور ستارخان، باقرخان، صمصام السلطنه، هیأت دولت و لیدرهای پارلمانی تشکیل یافت که هفت ساعت بطول انجامید و چون همگی از خودسری و شرارت عده ای از مجاهدین ناراضی و دلشنگ بودند و از خطری که از طرف قشون روس متوجه تهران بود آگاهی داشتند موافقت کردند که قانونی بتصویب برسد که برطبق آن جز سپاهیان و یاسابانان شهربانی و ژاندارم دیگری حق داشتن اسلحه ندارد و مجاهدین مکلفند در ظرف چهل و هشت ساعت، اسلحه خود را به مقامات دولتی تحویل بدهند والا مجازات خواهند شد. می گویند ستارخان از آن جلسه با رضایت خاطر بیرون رفت و همگی قضیه مشکل مجاهدین را حل

شده می‌پنداشتند. بمحض انتشار قانون مذکور بغیر از مجاهدینی که تحت امر یفره بودند و نظمه و ترتیبی داشتند و حقوق کافی هم می‌گرفتند و دسته حیدر عمواعلی که به حزب دمکرات بستگی داشت سایر مجاهدین دسته‌دسته به طرف پارک اتابک روانه شدند و در پناه ستارخان قرار گرفتند. سردار محبی هم با مجاهدینی که تحت ریاستش بودند و مجاهدین قفقازی به آنها پیوستند و ضرغام السلطنه بختیاری فاتح اصفهان هم که از اوضاع ناراضی بود با عده‌ای سوار بختیاری به آنها پیوست و جمعی از بازاریها هم در پارک مجتمع شدند.

در حالی که دولت برای خلع سلاح مجاهدین قوانینی که در اختیار داشت آماده می‌کرد و مصمم بود که در صورتی که تا چهل و هشت ساعت که قانون معین کرده مجاهدین تسلیم نشوند با قوه آنها را خلع سلاح کند، از مذاکره و اندرز و فرستادن نمایندگان نزد ستارخان و رؤسای مجاهدین خودداری نمی‌کرد و آنان را به خطری که در پیش بود متوجه می‌نمود.

چون برطبق قانون مذکور مجاهدینی که از خود اسلحه داشتند دولت مکلف بود پول اسلحه را به آنها تقدماً پردازد ولی کسانی که اسلحه دولتی در دست داشتند از دریافت قیمت آن محروم بودند. مجاهدینی که تفنگ دولتی در دست داشتند می‌گفتند این تفنگها را ما در میدان جنگ از دشمن گرفته‌ایم و باید دولت پول آن را به ما بدهد ولی دولت از پرداخت پول برای خرید اسلحه‌ای که متعلق به خودش می‌دانست امتناع داشت. حقیقت مطلب اینست که مجاهدینی که قدرت و پشت پناه خود را همان تفنگهایی که در دست داشتند می‌دانستند و یقین داشتند که اگر آن را از دست بدهند دیگر از همه چیز محروم خواهند بود و باید پی کار خود بروند مایل نبودند قدرت خود را از دست بدهند و بعبارت دیگر خلع سلاح بشوند.

از طرف دیگر بعضی از رؤسای مجاهدین که ریاست و نفوذشان بواسطه عده‌ای مجاهد مسلح بود که گرد خود داشتند و هرگاه آن مجاهدین خلع سلاح می‌شدند دیگر قدرت و نیرویی برایشان باقی نمی‌ماند مایل به خلع سلاح مجاهدین نبودند و آنها را بیایداری و مقاومت تحریک می‌کردند.

ستارخان و باقرخان هم با اینکه در مجلس بطوری که نوشتیم از قانون خلع سلاح مجاهدین رضایت خاطر داشتند تحت تأثیر مجاهدین و سران آنها قرار گرفتند و بعنوان اینکه نمی‌توانیم جمعی که به ما پناهنده شده‌اند از خود برانیم خواهی نخواهی وقعی به قانون نگذاردند و دولت مجبور شد برطبق قانون پس از چهل و هشت ساعت که منقضی شد به‌زور متوسل شود و قانون را با آهن و آتش اجرا نماید. موضوع دیگر این بود که مجاهدین مبلغی گزاف از بابت حقوق گذشته از دولت ادعا می‌کردند چون چند ماه بود به آنها حقوق داده نشده بود و اگر هم داده شده بود بسیار ناچیز بود ولی دولت

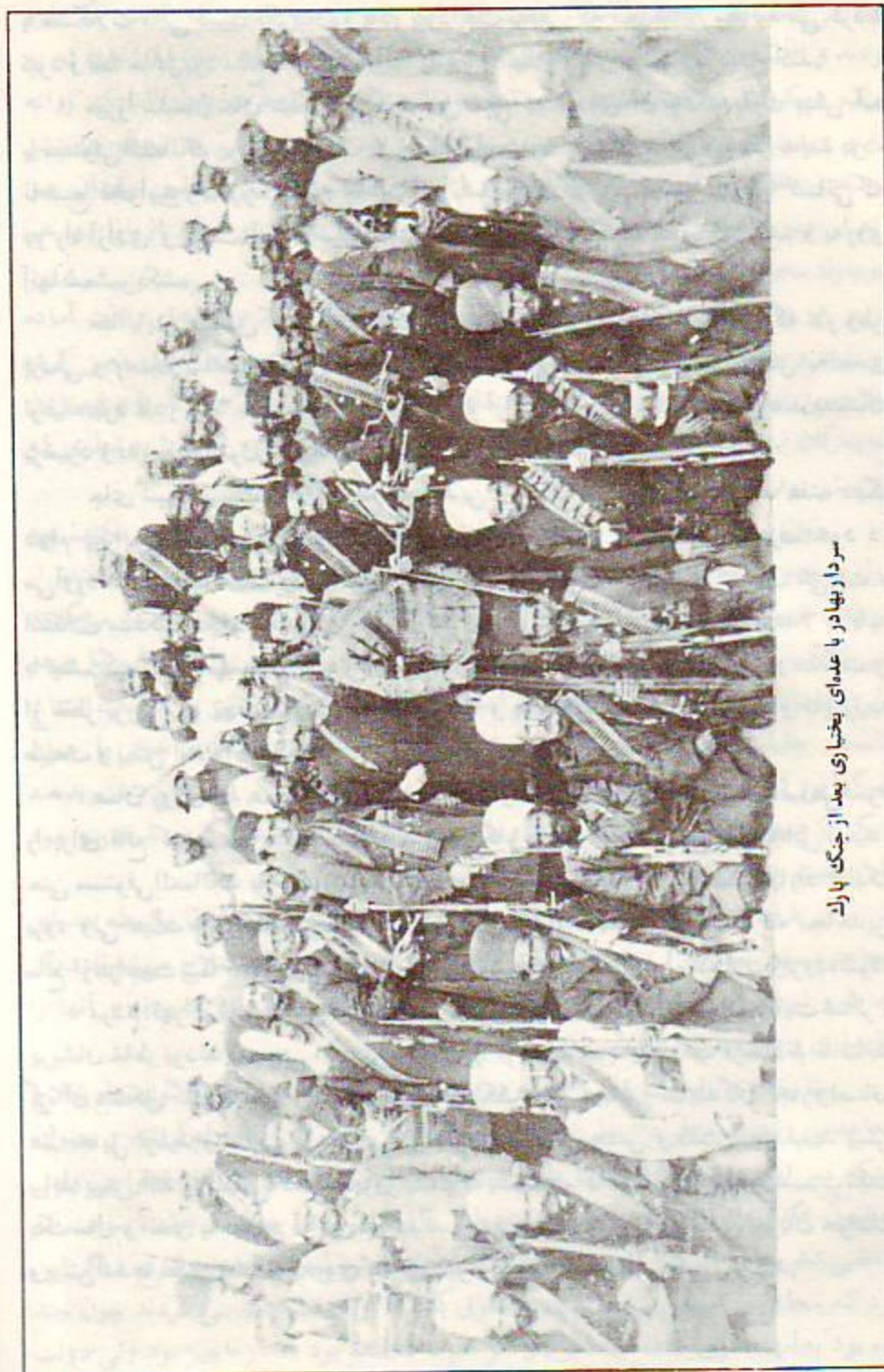
با مشکلات مالی دست بگیربان و قادر بپرداخت مبلغی که مجاهدین مطالبه می کردند نبود و فقط حاضر بود مبلغ ناچیزی به آنها بدهد و آنها را برای همیشه مرخص کند.

میرزا سلیمان خان می‌گفت من شبی که فردای آن جنگ پارك پيش آمد با مستوفی الممالک بودم هیچوقت او را مثل آن شب پریشان خاطر و متأثر ندیده بودم تا صبح نخوابید و مکرر می‌گفت چقدر جای تأسف است که من مجبور بشوم با کسانی که در راه آزادی و بدست آوردن مشروطیت آنهمه فداکاری کرده‌اند جنگ بکنم و به روی آنها شمشیر بکشم.

حقاً باید تصدیق کرد که دولت مخصوصاً شخص مستوفی الممالک که در وطن پرستی و رحم و شفقت و نوع دوستی نظیر نداشت و شاید بتوان گفت آزارش به احدی نرسیده بود قادر نبود با کسانی که احیاکننده آزادی و موجد مشروطیت بودند به جنگ برخیزد و به ریختن خون ستارخان و سایرین تن در دهد.

جای شبهه نیست که اگر وضع مجاهدین و ناامنی در تهران برای چند هفته دیگر دوام پیدا می‌کرد روسها قشون وارد تهران می‌کردند و پایتخت را بتصرف خود در می‌آوردند و نه فقط همان وقایع تبریز پیش می‌آمد بلکه عملاً دولت از میان می‌رفت و استقلال مملکت دچار مخاطره بزرگی می‌شد این بود که دولت و مجلس و عقلا یا باید با چشم گریان و قلب متأثر با جبر و خونریزی مجاهدین را خلع سلاح کنند و مملکت را از خطر بزرگی که تهدید می‌شد نجات بدهند و یا مقهور احساسات بشوند و کار را به طبیعت و پیش آمد واگذار کنند.

همان روزی که عصر آن جنگ شد، دولت و نمایندگان مجلس آخرین مساعی خود را برای قانع کردن مجاهدین به خلع اسلحه بکار بردند ولی مساعی آنها بجایی نرسید. حتی مستوفی الممالک به امید متقاعد کردن مجاهدین مصمم شد شخصاً به پارك اتابک برود ولی هیأت وزرا پس از گفتگو صلاح ندانستند و گفتند ممکن است که مجاهدین مانع از مراجعت شما بشوند و شما را نگاهدارند و مشکل دیگری بر مشکلات افزوده شود. مردم تهران از همه طبقات از پیش آمد جنگ میان آزادیخواهان بغایت متأثر و پریشان خاطر بودند و جمعی از ریش سفیدان را از طرف خود به پارك فرستادند تا شاید گره آن مشکل گشوده شود و کار به خونریزی نکشد ولی مساعی نمایندگان تجار و اصناف هم بجایی نرسید و عاقبت برخلاف میل قلبی دولت و مجلس و ملت آنچه نباید پیش بیاید پیش آمد و کسانی که تا دیروز پشت به پشت هم داده با برادری و صمیمیت مدت یک سال و اندی با دشمن آزادی جنگیدند و به فتح و فیروزی نایل شدند جریان حوادث و پیش آمدها سبب شد که به روی هم شمشیر بکشند و خون یکدیگر را بریزند.



سردار بهادر با عده‌ای یختاری بعد از جنگ بارک



## جنگ پارك

یکی از وقایع تأسف آوری که چند ماه پس از برقراری مشروطیت در ایران بوقوع پیوست و سبب شد که مشروطه خواهان به دو دسته تقسیم شده به روی هم شمشیر بکشند جنگ پارك می باشد که در خور تحقیق و تعمق است و من در صفحات پیش علل و موجبات این پیش آمد را به نظر خوانندگان رسانیدم و سعی کردم ریشه آن اختلاف را معلوم نمایم و سرچشمه آن حوادث را که از نظر ظاهرینان مستور بود روشن کنم و عواملی که سبب اختلاف و دو دستگی سرداران ملی و رؤسای مشروطه که با آن همه فداکاری مجاهدت نمودند، شد در پیشگاه تاریخ آفتابی نمایم و بر بدبختی این ملت نادان و تنگ نظری بعضی از زعمای ملیون و سادگی چند نفر از سرداران ملی و جاه طلبی عده ای از سرسلسله مشروطه خواهان و فتنه انگیزی رجال مستبد و آتش افروزی کسانی که از راه نفاق و دورویی در هر حال جاه و مقامی را که طالب هستند بدست می آورند و تحریکات سیاست خارجی و توقعات زیاد مجاهدین و انتظارات کسانی که تا دیروز برای وصول به مشروطه جان در کف گرفته و ماهها فداکاری کرده و پس از وصول به نتیجه و برقراری مشروطه از همه چیز بی نصیب شده بودند، اظهار تأسف و تأثر نمایم.

باری از فلسفه باقی بگذریم و به اصل مطلب بپردازیم.

برای خلع اسلحه مجاهدین قانونی مشتمل بر چهار ماده که ذیلا از نظر خوانندگان می گذرد از طرف مجلس شورای ملی بتصویب رسید و به دولت ابلاغ شد:

اول— اسلحه را باید بای نحوکان از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثنا خلع نمایند.

دوم— خلع اسلحه بحکم هیات وزرا بتوسط نظمیة و مأمورین نظامی و قوای سرته دولت خواهد شد.

سوم— هر کس در مقابل این حکم تمرد کند به قوه قهریه گرفتار خواهد شد.

چهارم— از مجامع و مطبوعات که موجب فساد و هیجان باشد به قوه قهریه جلوگیری خواهد شد.

در آن زمان بستوفی الممالک رئیس الوزرا و قوام السلطنه وزرات جنگ را عهده دار و بفرم رئیس کل نظمیة بود ولی در حقیقت و معنی سردار اسعد که سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت به کمک او و حزب دمکرات که لیدرش تنی زاده و کابینه بستوفی الممالک سرکار آمده گرداننده چرخ دولت و محور امور بود. قانون مذکور در بالا از طرف دولت به رئیس نظمیة ابلاغ شد و رئیس نظمیة در روز بیست و ششم رجب ۱۳۲۸ اعلامیه مفصلی در شهر منتشر نمود که چون مفصل است از نگارش آن در اینجا خودداری می کنم و به بیان ملخص آن قناعت می نمایم: کلیه کسانی که دارای اسلحه

هستند بدون استثنا و قوت وقت باید اسلحه خود را تحویل مأمورین نظمیه بدهند و قیمت آن را دریافت دارند بغیر تفنگهای دولتی که برای آنها قیمتی داده نخواهد شد. متخلفین به سختترین نحو مجازات خواهند شد.

در اعلامیه مذکور حتی ذکر شده بود کسانی که اسلحه خود را مخفی کنند یا امتناع از تسلیم نمایند تیرباران خواهند شد.

همانطور که در سالک راقیه پس از خاتمه هر جنگی کارخانجات اسلحه سازی را مبدل به کارخانه عادی می نمایند و از وجود آنها برای تهیه مصنوعات مورد احتیاج عمومی استفاده می کنند و سربازان و جنگجویان را بر طبق اطلاعات و لیاقت هر یک به کار مناسبی می گمارند حق بود حکومت مشروطه هم پس از فتح تهران مجاهدین را به حال خود نمی گذارد و آنان را یا در قشون داخل می کرد و یا به کارهای دیگر از قبیل فلاح و راه سازی و غیره می گماشت.

دولت یا نخواست اینکار را انجام بدهد و یا قادر به انجام آن نبود و در نتیجه بیش از یک سال صدها نفر مجاهد سر تا پا غرق اسلحه، تفنگ بدوش و سوزر بر کمر بدون کسب و کار طول و عرض خیابانهای تهران را گز می کردند و طبعاً اعمالی از آنها سر می زد که مضر به امنیت عمومی بود.

شاید در اینجا گفته بشود که مجاهدین همانطوری که به میل خود داوطلب وارد قشون ملی شدند پس از خاتمه جنگ راه سابق خود را پیش می گرفتند و پی کسب و کار خود می رفتند ولی نباید فراموش کرد که نزدیک به سیصد نفر از این مجاهدین گرجی و قفقازی بودند و جرأت مراجعت به وطن خود را نداشتند و دولت روس نسبت به آنها بی نهایت خشمگین بود و اگر به آنها دست می یافت بی رحمانه آنها را از میان می برد. سایرین هم نزدیک دو سال بود کسب و کار خود را از دست داده و سرمایه خود را در راه مشروطیت فدا کرده بودند و سرمایه و وسیله برای کار نداشتند، بعلاوه بزرگترین مصیبت این بدبختها این بود که اعیان و ثروتمندان و ادارات دولتی و تجارتخانه ها و مؤسسات و اشخاص محتاط همینکه می فهمیدند اینها مجاهد بوده و با تفنگ و بمب سر و کار داشته اند به آنها کاری رجوع نمی کردند و آنها را همچون جداسی از خود می راندند.

بهمین علل پس از مدتی، بسیاری از این بدبختها در فقر و پریشانی از میان رفتند و جماعتی به ماجراجویی پرداختند و در گوشه مجلس جان سپردند و عده ای از بیچارگی در کوچه ها گدایی می کردند. این بود نتیجه مجاهدت در راه آزادی و پاداشی که این بدبختها از فداکاری خود بردند.

در همین ایام سفارت روس که دائماً برای وارد کردن قشون به خاک ایران مخصوصاً پایتخت عقب بهانه می گشت چند یادداشت شدیدالحن به دولت ایران تسلیم

کرد که در آنها متذکر شده بود که بواسطه رفتار یک عده مجاهد مسلح در تهران که راه خودسری پیش گرفته‌اند و دولت ایران هم قادر به گرفتن اسلحه از دست آنها نیست امنیت اتباع و منافع ما بخطر افتاده در صورتی که دولت ایران بفوریت اقدام به رفع مخاطره نکند دولت روس مجبور است برای حفظ امنیت و منافع خود اقدامات لازمه را بعمل بیاورد.

این یادداشت‌های تهدیدآمیزی در پی روسها یکی از عوامل مهمی بود که سبب جنگ پارك گردید.

همینکه نظیبه قانون مصوبه مجلس را که حاکی بر خلع سلاح مجاهدین بود اعلان کرد مجاهدین که تمام هستی و اعتبار بلکه افتخارشان به تنگی بود که بردوش داشتند تسلیم نشدند و به ستارخان و باقرخان که در پارك اتابک (سفارت فعلی روس) سکنی داشتند و از اوضاع ناراضی بودند و نسبت به جناح چپ مجلس شورای ملی بدین بودند پناهنده شدند و در پارك یک قوه مسلح متجاوز از هزار نفر تحت حمایت ستارخان، باقرخان، سردار محبی و ضرغام السلطنه تشکیل یافت و خود را آماده برای مقاومت در مقابل حملاتی که از طرف دولت ممکن بود به آنها بشود نمودند.

صبح روزی که جنگ پارك آغاز شد مستوفی الممالک رئیس الوزرا می‌خواست شخصاً به پارك برود تا شاید با نصیحت و اندرز مجاهدین را وادار به تسلیم و تمکین از دولت بنماید ولی سردار اسعد و لیدرهای مجلس مانع شدند و گفتند ممکن است آنها شما را نگاه بدارند یا بعبارت دیگر توقیف کنند و در این صورت اجرای نقشه خلع سلاح بکلی خنثی خواهد شد.

بعد از ظهر اول شعبان قوای دولتی مرکب از هزار نفر بختیاری به ریاست سردار بهادر و پانصد نفر مجاهد ارمنی و مسلمان بفرماندهی یفرم و چند فوج سرباز که در تهران بودند با چند عراده توپ پارك اتابک را محاصره کردند و عمارات اطراف را که به پارك مسلط بود سنگر نمودند و با توپ و تفنگ و نارنجک به پارك حمله بردند.

محاصرین پارك هم با سختی به جنگ پرداختند و برای آنکه بتوانند قشون دولتی را از پای در آورند عده‌ای از مجاهدین بالای درختهای بلند چنار و پست بام عمارت بزرگ سه طبقه وسط پارك که مسلط به اطراف و خیابانهایی که قشون دولت در اشغال داشت رفته و بشدت به طرف مهاجمین تیراندازی کردند.

پس از چهار ساعت جنگ سخت و کشته و مجروح شدن عده‌ای از طرفین محاصره کنندگان در بزرگ پارك را بوسیله نفت آتش زده و از جا کنندند و با شلیک توپ چند نقطه از دیوار پارك را خراب کرده و چون سیل بداخل پارك هجوم بردند چون محاصره شدگان دیگر قادر به پایداری نبودند جمعی تسلیم شدند و عده‌ای از در پشت پارك

فرار کردند از آن جمله سردار محبی چون ریاست مجاهدین را عهده‌دار بود و دولتیه‌ها او را سلسله جنبان این وقایع می‌دانستند سواراسبی که قبلاً آماده کرده بود شد و از در پشت پارک بعجله بیرون رفت و بتاخت خود را به شمیران رسانید و در باغ ییلاقی سفارت عثمانی پناهنده شد.

باقربان به استقبال قشون مهاجم شتافت و تسلیم مجاهدین را به آنان اعلام کرد. بدبختانه در موقع جنگ و زد و خوردی که در داخل پارک روی داد ستارخان در سرسرای عمارت مجروح شد و گلوله استخوان پایش را شکست. بلافاصله فرماندهان قشون دولتی به ملاقات ستارخان که روی زمین افتاده بود و خون از پایش جاری بود شتافتند و با احترام و اکرام او را به خانه صمصام السلطنه که در همان نزدیکی بود بردند و به زخم‌بندی و معالجه‌اش پرداختند.

پس از اینکه ستارخان در منزل صمصام السلطنه تحت معالجه قرار گرفت و حالش بهبودی یافت خانه‌ای در خیابان بلورسازی برای او اجاره کردند و با چند نفر از همراهانش در آنجا سکنی کرد و با ماهی چهارصد تومان مقرری که از طرف مجلس در حقش برقرار کرده بودند زندگانی می‌کرد.

پای ستارخان در نتیجه تیری که برداشته بود بکلی بهبودی نیافت و بزحمت می‌توانست راه برود.



مرحوم میرزا سلیمانخان میکده

ستارخان دیر زمانی نزیست و پیش از ظهور جنگ جهانی بدرود زندگانی گفت و نام با افتخارش در سربلوه تاریخ انقلاب مشروطیت جاویدان گردید و داستان مردی و سردانگیش هنوز که نیم قرن از آن تاریخ می‌گذرد ذکر مجالس و نقل محافل وطن پرستان و آزادخواهانست.

باقرخان سالار ملی در جنگ بین المللی اول بطوری که در تاریخ مهاجرت نگاشته شده باتفاق جمعی از وکلا و شخصیت‌های مشروطه طلب تهران را ترك کرد و رهسپار غرب شد و در جنگهایی که با روسها در صفحات غرب روی داد شرکت نمود و عاقبت بدست چند نفر پست فطرت مقتول شد.

سایر پهلوانان داستان پارك اتاپك هم از عاقبت شوم تقدیری که نصیب اینگونه مردان است در امان نماندند سردار بهادر و یفرم بطوری که در مجلدات آینده خواهیم نگاشت کشته شدند.

سردار محیی که پس از چندی تأمین یافت و از سفارت عثمانی بیرون آمد و در سفر مهاجرت هم با سایر سران ملیون هم قدم و هم‌عنان بود در واقعه انقلاب بلشویکی گیلان پس از زد و خوردهای بسیار و مصائب زیاد به باد کوبه رفت و بقول بعضی در آنجا به دست روسها کشته شد و بقول بعضی دیگر بشدت مریض و در گوشه غربت جان سپرد.

میرزا کوچک خان و حیدر عمواعلی هم به سرنوشت دیگران دچار شدند و هر دو با موحش‌ترین وضعی کشته شدند.

مجاهدینی که در پارك بودند و در جنگ شرکت کردند بعضی راه فرار پیش گرفتند و دیگر اثری از آنها دیده نشد و بعضی دیگر دستگیر و زندانی شدند جماعتی در زندان دارفانی را وداع گفتند و جماعتی با حال پریشان برهنه و گرسنه و بلا تکلیف از زندان مستخلص شدند و تا آخر عمر با بینوایی و بیچارگی دست بگریبان بودند.

شاید کمتر شنیده شده باشد که جماعتی پس از موفقیت و

کامیابی در راه آزادی به روز سیاه مجاهدین ایران مبتلا شده

باشند. پس از فتح تهران مجاهدین شهری اسلحه را کنار

گذارده پی کسب و کار خود رفتند و مجاهدین سایر

شهرستانها که خانه و لانه و اقوام و بستگان و شغل و کسب و کاری داشتند به اوطان خود برگشتند.

### عاقبت مجاهدین

ولی در حدود هزار نفر از مجاهدینی که فاقد تمام وسایل زندگانی بودند در تهران به بدسته‌های مختلف تقسیم شدند و بطوری که دیدیم هر دسته آلت اجرای چند نفر از سیاستمداران وقت شدند و اعمال زشت و ناروایی از آنها سر زد که به جنگ پارك

منتهی شد.

پس از خاتمه جنگ پارك و خلع سلاح کلیه مجاهدین این بدبختها به روزی افتادند که قلم از نوشتن آن شرم دارد.

مجاهدین قفقازی که بیش از همه در راه آزادی ایران فداکاری و جانبازی کرده بودند و داوطلبانه وطن خود را ترك کرده به مدد مشروطه خواهان ایران آمده بودند چون به زبان فارسی آشنا نبودند و کسب و کاری نداشتند و سرمایه و هنری که بوسیله آن زندگانی کنند فاقد بودند و از ترس روسها جرأت مراجعت به قفقاز را نداشتند و از مختصر مقرری که دولت به آنها می داد بی نصیب گشتند چون ظروف ترك دار که قطره قطره آب آن می رود تا خشک شود این بدبختها هم با انواع مصائب گوناگون دست بگریبان شدند تا یکی بعد از دیگری از میان رفتند.

عده ای از مجاهدین با کمال تأسف به گدایی و تکدی افتادند و عده ای برای بدست آوردن نان به کارهای ناپسندیده دست زدند جماعتی که به تهران آمده بودند که اعیان و اشراف و شاهزادگان را از میان ببرند برای اینکه از گرسنگی نمیرند به خدمت همان طبقه درآمدند و با تحمل طعن و لعن آنان امرار معاش می کردند. در میان مجاهدین فقط دسته یفرم که همگی ارمنی بودند تا زمانی که او کشته نشده بود از نعمت نظم و حقوق کافی برخوردار بودند ولی پس از کشته شدن یفرم آنها هم به روز سایر مجاهدین مبتلا شدند.

بطوری که سابق بر اینهم اشاره کردم بزرگترین بدبختی مجاهدین این بود که تجار و بنکداران و متمولین و اعیان و ملاکین آنها راموزرکش و بمب انداز و انقلابی و خطرناک می دانستند و بهیچ قیمتی حاضر نبودند آنها را در دستگاه خود راه بدهند و کاری به آنها رجوع کنند.

این بود عاقبت مردمانی که با آنها فداکاری و جانبازی شاه جابر را از تخت بزیر کشیدند و رژیم مشروطه و آزادی را در سلطنت ایران برقرار کردند.

## اصلاحات

پس از خاتمه جنگ پارك و كنار رفتن عده‌ای از عوامل اغتشاش و اختلاف دولت فرصت پیدا کردند که به فکر اصلاحات اساسی بیفتند و راهی را که کشورهای متمدن پیش گرفته و کامیاب شده‌اند پیش بگیرند و سرمایه‌های مملکت بدهد. روسها و انگلیسها که دائماً از نبودن امنیت در پایتخت شکایت داشتند پس از جنگ پارك و از میان رفتن مجاهدین از فشار خود کاستند و دولت را تا حدی آسوده و بحال خود گذاردند.

مهمترین مسأله‌ای که هر دولتی برای بقای خود بلکه بقای مملکت باید در درجه اول مورد توجه قرار بدهد و برای وصول به آن مجاهدت نماید موضوع امنیت عمومی و بهبودی وضع اقتصادی و تعادل در دخل و خرج و بودجه مملکت است.

دولت نوپیدا هم چون می‌خواست اداره امنیت عمومی و اصلاحات مالی را بر طبق اصول کشورهای راقیه پایه‌گذاری کند پس از مشورت با زعمای ملت و لیدرهای مجلس موافقت کردند مستشارانی از ممالک متمدن و بی‌طرف که دارای سیاست خاصی در ایران نباشند و دو دولت همسایه هم نسبت به آنان بدین نباشند به ایران دعوت کنند و زمام اداره امنیت و اقتصادی را بدست آنها بسپارند.

چون دولت امریکا در ایران سیاست مخصوصی نداشت و مردم ایران هم ملت امریکا را نوع دوست می‌دانستند و دولت سوئد هم دولت بی‌طرف متمدن و صدها فرسنگ از ایران دور بود و کوچکترین تماسی با ایران نداشت تصمیم گرفته شد که مستشارهای مالی را از امریکا و مستشارهای ژاندارمری را از کشور سوئد استخدام نمایند.

در نتیجه تبادل نظر با دول مذکور مستر شوستر امریکایی و چند نفر مستشار مالی و سرهنگ یالمارسن سوئدی و عده‌ای صاحب‌منصب از طرف دولت ایران استخدام و روانه ایران گشتند.

مستر شوستر با اختیارات قانونی فوق‌العاده به سمت خزانه‌دار کل منصوب و

یالمارسن ریاست ژاندارمری دولتی را عهده دار گشت و با جدیت مشغول کار شدند. صرف نظر از لیاقت و کاردانی و خیرخواهی مستشاران امریکایی و سوئدی چون از طرف دولت و ملت ایران از آنان پشتیبانی می شد و کلیه وسایل ممکنه آن روز با حسن نیت در اختیارشان گذارده شده بود مستشاران مذکور در اندک زمانی موفق شدند در انجام وظیفه ای که داشتند کامیاب گردند و توجه و اعتماد عمومی را به خود جلب نمایند و روزنه امید در دل مردم ایران ایجاد کنند ولی بطوری که بتفصیل خواهد نگاشت عاقبت مستشاران امریکایی بواسطه مخالفت شدید دولت روسیه از ایران رانده شدند و ژاندارمری هم با موفقیتهایی که بدست آورد در نتیجه ظهور جنگ بین المللی منحل گردید.

ایران که از قرنهای متمادی صنایع ظریفه و مظهر هنرهای زیبا بود اقدام به توسعه صنایع ظریفه و از دیر زمانی صنایع مذکور از رونق افتاده بود پس از برقراری حکومت مشروطه گام مهمی در احیای صنایع ظریفه تأسیس مدرسه نقاشی برداشته و نبوغ و استعداد فطری ای را که در این قسمت داشت بار دیگر به عالمیان نشان داد و دستگاه نوینی برای ترویج آثار روحی و ظاهر ساختن استعداد طبیعی فرزندان خود بوجود آورد و بیش از پیش در توسعه این فن لطیف و تربیت هنرمندان همت گماشت چنانچه پس از چند سال مدرسه نقاشی نوین را به اداره صنایع ظریفه مبدل گشت و شعباتی در نقاشی جدید و نقاشی قدیم (مینپاتور) خاتم سازی، زری بافی، کاشی سازی، نقشه قالی، منبت کاری ایجاد نمود و موزه صنایع زیبا را ایجاد کرد و به تربیت جوانانی که استعداد هنری داشتند همت گماشت.

حکیم الملک وزیر هنردوست کابینه مستوفی الممالک اول کسی بود که در این دوره جدید به احیا و ترویج صنایع ظریفه همت گماشت و با سعی و کوشش بسیار مدرسه نقاشی بنام مدرسه کمال الملک ایجاد کرد و کمال الملک که نبوغش در نقاشی معروفیت جهانی داشت و در فن نقاشی سلسله هنرمندان بود به ریاست مدرسه گماشت.

مدرسه کمال الملک با حضور ولیعهد و سردار اسعد و جمعی رجال هنردوست افتتاح یافت و چند پرده نقاشی از آثار نفیس و بی نظیر کمال الملک در سالن بزرگ بمعرض نمایش گذارده شد و هنرمندی بی نظیر و قدرت قلم استاد همه حضار را مجذوب و مبهور نمود از جمله تابلوی معروفی که مورد توجه مدعوین قرار گرفت صورت نایب السلطنه، عضد الملک، تابلو فالگیر، تابلو کیمیاگر بود. کمال الملک با شوق و پشتکار بی نظیری شروع بکار کرد و در ظرف چند سال دهها تابلو نفیس ساخت و عده ای



کتاب شماره ۱۳۵۷

نقاشی هنرمند تربیت نمود و از خود یادگار گذارد از جمله تابلوهای معروفی که از آن  
هنرمند یادگار مانده یکی صورت حکیم الملک مؤسس مدرسه جدید و دیگری صورت  
سردار اسعد سی باشد.

## فوت عضدالملک و انتخاب ناصرالملک به نیابت سلطنت

عضدالملک نایب السلطنه که مدتی مریض و بعلت پیری و مرض قوای جسمی خود را از دست داده بود روز هفدهم رمضان ۱۳۲۸ دارفانی را وداع کرد و مردم ایران را متأثر و افسرده‌مخاطر نمود زیرا عضدالملک بواسطه شرافت طبیعی و عزت نفس و ملایمت طبع و ادب و بی‌اعتنایی به مقام و علاقه‌مندی به مشروطیت مورد احترام و اطمینان عموم مردم ایران بود و در دوره نیابت سلطنت بلکه در دوره زندگانش جز نیکی و خیرخواهی از او دیده و شنیده نشده بود کسانی که او را بی‌حال و بی‌اثر می‌پنداشتند انتظار داشتند که برخلاف قانون اساسی در امور مملکت و دولت مداخله کند و خود را آلوده به کارهایی نماید که مقام و موقعیت سلطنت غیرمسئول مشروطه اجازه نمی‌داد.

با همه این احوال عضدالملک با خیرخواهی و کدخدامنشی که داشت در مواقع ضروری از دادن نصیحت و اندرز به هیأت حاکمه و مسئولین امور مضایقه نمی‌کرد و آنها را به خیر و صلاح هدایت می‌نمود.

پس از فوت عضدالملک ناصرالملک که سابق بر اینهم زمینه نیابت سلطنت داشت و در آن زمان او را بزرگترین سیاستمدار و مطلع به اوضاع جهان می‌پنداشتند از طرف حزب اعتدال مجلس نامزد نیابت سلطنت شد و در مقابل حزب دمکرات مستوفی-الممالک رئیس الوزرای وقت را که با آنها در سیاست نزدیک بود کاندیدای مقام نیابت سلطنت نمودند.

در اینجا ناگفته نگذارم که به‌عللی که بر نگارنده مجهول است از زمانی که جمعی از مشروطه‌خواهان به اروپا مهاجرت کردند افرادی که در آن زمان به تندروها معروف بودند و سپس انقلابی و دمکرات خوانده می‌شدند به ناصرالملک نظر خوبی نداشتند و از او دوری می‌کردند و مایل نبودند او به مقامی برسد از طرف دیگر با اینکه اعتدالیها نسبت به شخص مستوفی‌الممالک بدبین نبودند ولی چون کاندیدای حزب دمکرات بود جداً با انتخاب او به مقام نیابت سلطنت مخالفت می‌کردند.

بمحض اینکه کاندیدای نیابت سلطنت دو حزب علنی و با بقول معروف آفتابی شد چنان جنگ و جدایی در میان دو دسته درگرفت که تمام وقایع سابق را تحت الشعاع قرار داد و سعی و کوشش طرفین برای موفقیت انتخاب نایب السلطنه همه امور و جریانات روز را متوقف ساخت.

چون طرفین موفقیت در انتخاب کاندیدای خود را بزرگترین فتح و فیروزی و غلبه بر حریف و کامیابی در آینده می پنداشتند و تصور می کردند که با در دست داشتن نایب السلطنه موافق رشته امور مملکت برای همیشه بدست آنها خواهد افتاد و حریف مغلوب از میدان بدر خواهد رفت و حزب شکست خورده متلاشی و منحل خواهد شد. اعیان و اشراف، کهنه پرستها و مستبدین متنفذ انتخاب مستوفی الممالک کاندیدای حزب دمکرات و یا بهتر بگویم انقلابیون را در حکم فرمان قتل دسته جمعی خود می پنداشتند با تمام قوا برای کامیابی فراکسیون اعتدال مجلس کوشش می نمودند. فرمانفرما نقل می کرد که با اینکه من عضو کابینه مستوفی الممالک بودم و نسبت به شخص او علاقه داشتم چون کاندیدای انقلابیون بود با تمام وسایل ممکنه برای کامیابی ناصرالملک کوشش می کردم و یک هفته نخوابیدم و تمام ساعات شب و روز را به ملاقات و کلا و اشخاص ذی نفوذ صرف می کردم و فقط خواب من چند دقیقه در کالسکه که از محلی به محل دیگر می رفتم و از ملاقاتی به ملاقاتی دیگر می شتافتم بود.

نکته دیگر که محرك شاهزادگان و اعیان در مخالفت با مستوفی الممالک شده بود این بود که چون سردار اسعد که در آن روز کمال قدرت را داشت و در حقیقت دولت مستوفی الممالک را تقویت و رهبری و پشتیبانی می کرد با تمام قوا برای انتخاب مستوفی الممالک به مقام نیابت سلطنت کوشش می نمود شاهزادگان و اعیان و حتی رؤسای ایلات بزرگ عقیده داشتند که سردار اسعد خیال رسیدن به سلطنت را در مغز خود می پروراند و طرفداری او از انتخاب مستوفی الممالک به مقام نیابت سلطنت و همکاری او با دمکراتها مقدمه و تهیه خلع احمدشاه از سلطنت و انقراض سلطنت قاجاریه است. از طرف دیگر روسها بهیچ قیمتی مایل نبودند کاندیدای دمکراتها موفقیت پیدا کند و با نفوذ بسیاری که در آن زمان میان رجال و روحانیون داشتند برای نایل شدن ناصرالملک به مقام نیابت سلطنت تلاش می کردند.

باری اکثریت حزب اعتدالیون در مجلس فعالیت شبانه روزی رجال و شاهزادگان وحشت روحانیون از انتخاب کاندیدای دمکراتها و شخصیت و معروفیت ناصرالملک دست بهم داد و در نتیجه ناصرالملک با اکثریت زیادی از طرف مجلس شورای ملی به نیابت سلطنت انتخاب شد.

دولت و مجلس به ناصرالملک که در اروپا بود انتخابش را به نیابت سلطنت

تبریک گفتند و از او خواهش کردند که بدون فوت وقت به طرف ایران حرکت کند و با تجربه و کاردانی که دارد کشتی مملکت را به ساحل نجات رهبری کند و موجبات سعادت ملک و ملت را که همه از او انتظار داشتند فراهم نماید.

ناصرالملک پس از چند روز به مجلس جواب داد که چون سلطنت و نیابت سلطنت مقامی است غیر مسئول و بی طرف و باید مورد اعتماد و احترام عموم افراد و نمایندگان ملت باشد و نمایندگان مجلس شورای ملی متفقاً به او رأی بدهند و از اختلاف و دور دستگی و حب و بغض سیاسی دور باشد و با همه دستجات و احزاب با بی طرفی کامل رفتار و سلوک نماید در صورتی می توانم مقام نیابت سلطنت را قبول کنم و به وظایف آن عمل نمایم که مجلس شورای ملی با اتفاق به من رأی بدهند و در غیر این صورت از قبول آن مقام معذورم پس از چند روز کشمکش و گفتگوی بسیار و جلسات بی شمار در مجلس و هیأت دولت عاقبت نمایندگان حزب دمکرات که به مستوفی الممالک رأی داده بودند با نیابت سلطنت ناصرالملک موافقت کردند و تلگرافی که حاکی از اعتماد کلیه نمایندگان مجلس شورای ملی به نایب السلطنه منتخب بود مخابره نمودند و متفقاً تقاضا کردند که بلادرنگ رهسپار ایران گردد.

اعتدالیون که از موفقیتی که در انتخاب نایب السلطنه بدست آورده بودند بغایت دلشاد و مغرور بودند و گمان می کردند **مخالفت با کابینه** با داشتن نایب السلطنه موافق و اکثریت مجلس برای همیشه **مستوفی الممالک** زمامدار کشور خواهند بود و یقین داشتند که با علاقه ای که مستوفی الممالک به حیثیت و آبروی خود دارد، تحمل اینکه جمعی با او به ستیزگی برخیزند ندارد و از کار کنار خواهد رفت با دستبازی سپهدار اعظم که دمکراتها را دشمن سرسخت خود می پنداشتند و از سردار اسعد هم باطناً دلتنگ بود برای سقوط کابینه شروع به فعالیت کردند.

وکلای مخالف در مجلس بنای انتقاد از دولت را گذاردند و از عدم توانایی دولت به راندن قشون روس از ایران و ایجاد امنیت در مملکت بیاناتی ایراد کردند. روزنامه های متمایل به دست راست مخصوصاً روزنامه عصر انقلاب ارگان رسمی حزب اعتدال دولت را به بیحالی و ناتوانی متهم نمود و او را دست نشانده اقلیت مجلس و طرفدار انقلابیون خواند با اینکه چه در مجلس و چه در جراید نام مستوفی الممالک به احترام برده می شد و از گفتن و نوشتن جملات و کلمات توهین آمیز به او خودداری می شد حملات پی در پی نمایندگان و روزنامه ها مستوفی الممالک را بغایت متأثر کرده بود و هرگاه یک مانع اساسی و یک مشکل اصولی در کار نبود بدون فوت وقت استعفا